

دو فصلنامه علمی تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهراء (س)
سال بیست و نهم، دوره جدید، شماره ۲۴، پیاپی ۱۰۹، پاییز و زمستان ۱۳۹۸ / صفحات ۱۱۷-۱۳۹
مقاله علمی - پژوهشی

اهمیت نزهة القلوب در تبیین جغرافیای تاریخی و تعیین جای‌نام‌های کردستان دوره ایلخانی^۱

محسن رحمتی^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۸/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۲/۰۳

چکیده

در دوران ایلخانی، بخش غربی ایالت جبال، در اسناد دیوانی، زیر عنوان کردستان قرار گرفت. نزهة القلوب نخستین متنی است که اطلاعات مشروح و بسیار گرانبها درباره جغرافیای تاریخی کردستان ارائه می‌دهد. در فهرستی که حمدالله مستوفی از شهرها و اماکن جغرافیایی این ناحیه ارائه می‌کند، برخی در طول قرون بعدی از میان رفته و اسامی برخی نیز در نتیجه سهو نسخه‌نویسان تحریف شده است. این پژوهش درصدد است تا براساس نزهة القلوب، به شیوه توصیفی تحلیلی به تعیین مکان برخی از شهرهای آن بپردازد. این مطالعه نشان می‌دهد که از هفده جای‌نام مذکور در نزهة القلوب، چهار مورد زیر در استان کنونی سلیمانیه در عراق قرار داشتند: قلعه خفتیان در نزدیکی رود قلعه چولان، نیمراه در حوالی حلبچه، دربند زنگی در دهانه رود سیروان و دربند تاج‌خاتون در دره رود زاب کوچک و در محدوده شاربازیر. شش مورد دیگر نیز به ترتیب در محدوده استان کرمانشاهان قرار داشتند: الانی در نزدیکی جوانرود و دزیل (= دریل) احتمالاً در تنگ در نزدیکی سرپل زهاب، خوشان در نزدیکی کرند غرب، سلطان‌آباد چمچمال نیز در دامنه کوه بیستون و در نزدیکی شهر کنونی بیستون، دینور نیز در نزدیکی شهر کنونی سنقر کلیایی و بسطام (احتمالاً طاق بستان) در حاشیه شهر کرمانشاه. شش مکان دیگر نیز هنوز پابرجای هستند: کرند، ماهیدشت، هرسین، کنگاور، کرمانشاه و الشتر (در لرستان).
واژگان کلیدی: ایلخانان، نزهة القلوب، جغرافیای تاریخی، کردستان، کرمانشاهان.

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/HPH.2020.31506.1440

۲. استاد گروه تاریخ، دانشگاه لرستان: rahmati.mo@lu.ac.ir

مقدمه

در قرون نخستین اسلامی منابع جغرافیایی متعددی به وجود آمد که مؤلفان آنها، قلمرو اسلامی از اندلس تا ماوراءالنهر را یک کل یکپارچه و ایران را نیز بخشی از این قلمرو وسیع در نظر می‌گرفتند. با ضعف قدرت سلجوقیان در نیمه دوم قرن ششم و در پی آن، ظهور خاندان‌های حکومتگر جدید همچون اتابکان آذربایجان، فارس، لر و جز آن، تقسیمات اداری ایران دگرگون شد. از همین قرن به بعد، تعداد جغرافی‌نویسان در عالم اسلام رو به کاهش گذاشته و معدود افراد باقی‌مانده نیز همچون یاقوت حموی، بغدادی و زکریای قزوینی در طول قرن هفتم هجری، عموماً به تکرار گزارش‌های متقدم پرداختند و درخصوص وضعیت جغرافیایی عصر خود اطلاعات اندکی به دست می‌دهند.

حمدالله مستوفی قزوینی، در قرن هشتم (حدود ۷۳۹ق.)، متن جغرافیایی *نزهة القلوب* را درخصوص قلمرو ایلخانی نوشت که مهمترین منبع درباره جغرافیای کردستان است. در نگاهی کلی، حداقل، سه نکته اساسی، *نزهة القلوب* را از دیگر کتب جغرافیایی قبل یا معاصر با وی، ممتاز می‌کند: یکی اینکه او نخستین جغرافی‌دانی است که با تمرکز بر قلمرو ایلخانی، وضعیت جغرافیایی ایران را با تفصیل بیشتری شرح داده است؛ دیگر اینکه با توجه به اشتغال او به مستوفی‌گری و دسترسی به اسناد و مدارک دیوانی، از روی دفاتر مالی و دیوانی، حدود و ثغور ایالات و نواحی و شهرهای معروف در هر ناحیه را در نوشته خود درج کرده است؛ نیز وضعیت جغرافیایی موجود در زمان خود را گزارش می‌دهد و ضمن استفاده از متون جغرافیایی متقدم، به مقایسه بین وضعیت موجود و گذشته مناطق مختلف هم پرداخته است. برخلاف تعدد سفرنامه‌ها از قرن هشتم به بعد، کتاب جغرافیایی که هم‌سنگ با *نزهة القلوب* باشد، تألیف نشده و برای اطلاع از اوضاع جغرافیایی کشور از حمله مغول تا زمان صفوی، *نزهة القلوب* تنها متن منظم و مدون جغرافیایی شناخته می‌شود.

در کتاب *نزهة القلوب*، کردستان، همراه با لر بزرگ و لر کوچک، برای نخستین بار به صورت مستقل و مفصل از گذشته، معرفی شده است؛ چنان‌که می‌توان حمدالله مستوفی را تنها راوی جغرافیای کردستان دانست که در دوره ایلخانی، هویت دیوانی و مالیاتی متعین و متفاوت به خود گرفت. برخی اماکن جغرافیایی همچون شهرها و قلعه‌ها در این ایالت وجود داشت که برخی از آنها هنوز باقی مانده و برخی دیگر از بین رفته‌اند. از میان گروه اخیر مکان برخی از آنها روشن و موقعیت جغرافیایی برخی از آنها نامعلوم و تعیین محل آنها نیازمند پژوهش است.

گای لسترنج که به تعیین مکان شهرها، قلاع و روستاهای این منطقه پرداخته، در نتیجه

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۲۹، شماره ۲۴، پاییز و زمستان ۱۳۹۸ / ۱۱۹

ضبط اشتباه اسامی شهرها در نسخ خطی *نزهة القلوب* و اتکا صرف لسترنج بر این کتاب، در تعیین مکان شهرهای این قلمرو توفیق چندانی نداشته و نتوانسته است مکان برخی از این شهرها همچون دزبیل، خفتیان و الانی را تعیین کند (Le Strange, 1905: 187-194). محسن رحمتی در مقاله خود، ضمن معرفی امارت ایوایی، فقط بخش مختصری را به معرفی حدود قلمرو ایوه اختصاص داده است (رحمتی، ۱۳۹۳: ۹۰-۸۸). او همچنین در مقاله دیگر خود، مکان قلعه بهار را کرسی کردستان دانسته، ولی درباره تعیین مکان دیگر نقاط جغرافیایی کردستان بحثی ندارد (رحمتی، ۱۳۹۵: ۱۸-۲۲). در این مقاله کوشش می‌شود تا ضمن توصیف و تبیین حدود کردستان، به تطبیق مکان شهرها و قلعه‌های آن با اماکن امروزی پرداخته و مکان تقریبی شهرها و قلعه‌های آن روشن شود. به عبارت دیگر، مقاله حاضر در پی ارائه پاسخی روشن به این پرسش‌ها است که محدوده ایالت کردستان در دوره ایلخانی و مکان تحقیقی یا تقریبی شهرها و قلعه‌های آن کجا بوده است.

حدود و قلمرو کردستان در عهد ایلخانی

درباره حدود قلمرو کردستان اطلاع مستقیمی در دست نیست. مستوفی معتقد است که حدود این منطقه از شمال به آذربایجان و دیار بکر و از جنوب به خوزستان و از غرب به عراق عرب و از شرق به عراق عجم محدود می‌شد. او عراق عجم را ناحیه‌ای بین سفیدرود تا یزد می‌داند که از شرق به بیابان قومس و از غرب به کردستان و از جنوب به خوزستان و فارس و از شمال به آذربایجان و جیلانات متصل بود. به گزارش وی، اسدآباد و نهاوند غربی‌ترین نقاط عراق عجم بودند (مستوفی، ۱۳۶۲: ۷۴-۷۷). او همچنین به صراحت کنگاور را مجاور با نهاوند و ابتدای محدوده کردستان دانسته است (همان: ۱۷۱ و ۱۶۵). همچنین او ناحیه لر کوچک مشتمل بر شهرهای بروجرد، خرم‌آباد، سیمره و کورش (احتمالاً کودشت) را جزء عراق عجم محسوب کرده است (همان: ۷۱-۷۰)، بدین ترتیب پیداست که دره رود سیمره مرز جنوب شرقی این ایالت را تشکیل می‌دهد است. تصریح مستوفی بر اینکه الشتر جزء کردستان بوده (همان: ۱۰۷) و نزدیکی الشتر به خرم‌آباد تحدید حدود شرقی این ایالت را دشوارتر می‌کند؛ زیرا به تصریح مستوفی خرم‌آباد و کوه‌دشت جزء لر کوچک بوده است؛ لذا نمی‌توان تعیین کرد که مرز دو ایالت در کدام نقطه با یکدیگر تلاقی داشته است.

از طرف جنوب، مستوفی دو بار از مجاورت این قلمرو با خوزستان نام برده است و سپس در شرح خوزستان، فقط از شوش، دزفول و اندیمشک نام برده است (همان: ۱۱۱ و ۱۰۹) و این نشان می‌دهد محدوده کردستان تا حوضه رود کرخه امتداد داشته است. همچنین در

۱۲۰ / اهمیت نزهة القلوب در تبیین جغرافیای تاریخی و تعیین جای نام‌های... / محسن رحمتی

جای دیگر تصریح دارد که آب رودخانه بیات از کردستان سرچشمه می‌گیرد (همان: ۲۲۹). با توجه به اینکه امروزه این رود به تیب معروف و از دامنه کبیرکوه جاری است (مشیرالدوله، ۱۳۴۸: ۹۸)، به خوبی می‌توان استنباط کرد که ناحیه کوهستانی واقع در غرب رود سیمره جزء کردستان بوده است که امروزه ایلام خوانده می‌شود.

از طرف غرب نیز حلوان، خانقین، زنگی‌آباد و قصرشیرین را جزء عراق عرب توصیف کرده و از حساب کردستان خارج کرده است (مستوفی، ۱۳۶۲: ۱۶۵ و ۴۳ و ۴۰-۴۱). همچنین حاشیه باریک در دامنه کوه‌های زاگرس مشتمل بر شهرهای بندنجین (بعدها مندلیجین، امروزه مندلی)، بادرایا (امروزه البدره) و باکسایا را زیر نام ناحیه لحف و بیات آورده و جزء عراق عرب دانسته است (همان: ۳۹). بنابراین، مرز جنوب غربی کردستان، تقریباً با مرزهای کنونی ایران و عراق منطبق بوده است.

در جهت شمال نیز مستوفی ضمن آنکه سرچشمه رودهای جغتو (زرینه‌رود) و تغتو (سیمینه‌رود) را کوه‌های کردستان می‌داند (همان: ۲۲۴ و ۲۲۳)، دو بار از همسایگی کردستان با آذربایجان سخن می‌گوید (همان: ۱۰۷، ۷۵). او جنوبی‌ترین شهرهای آذربایجان را نیلان در کنار رود جغتو و اشنویه ذکر کرده است (همان: ۸۷). لذا سرزمین‌های ساحل شمالی رود زاب کوچک (شهرهای سردشت و پیرانشهر و نقده امروزی) جنوبی‌ترین بخش آذربایجان، تابع اشنویه بود. در قرون نخستین اسلامی، این منطقه کوهستانی با اشتغال بر قله‌های صعب‌العبور همچون قندیل به نام سلق معروف بود (ابن اثیر، ۱۳۸۶ق: ۵۳۹/۷-۵۳۸؛ یاقوت‌حموی، ۱۴۰۹: ۲۳۸/۳). بنابراین، حدود شمالی ایالت تا کرانه رود زاب کوچک امتداد داشته است.

در شمال غربی نیز کردستان با دیار بکر همسایه بود. با وجود تعلق اربیل به دیار بکر و تعلق دقوفا به عراق عرب و تعلق شهرزور به کردستان (مستوفی، ۱۳۶۲: ۱۰۷ و ۱۰۲ و ۴۱)، معلوم است که رود زاب کوچک، حد فاصل کردستان با دیار بکر بوده است. بنابراین نواحی واقع در حوضه رود دیاله که امروزه با نام استان سلیمانیه در عراق مشهور است، جزء کردستان بوده است. بدین‌سان پیداست که کردستان عهد ایلخانی، علاوه بر استان کردستان امروزی، استان‌های کرمانشاهان، ایلام، سلیمانیه عراق و بخش‌هایی از استان لرستان را شامل می‌شده است.

اوضاع سیاسی اقتصادی کردستان در عهد ایلخانی

با توجه به گزارش مستوفی، کردستان، نخستین بار با تلاش‌های سلیمان‌شاه ایوبه و در دهه دوم قرن هفتم هجری از عراق عجم جدا شد و به لحاظ دیوانی، اداری هویت مشخص به خود

تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری، سال ۲۹، شماره ۲۴، پاییز و زمستان ۱۳۹۸ / ۱۲۱

گرفت. اگرچه منابع تاریخی، نشان می‌دهد که تا زمان حیات سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه، سلیمان‌شاه خود را تابع او می‌دانست، بعد از مرگ خوارزمشاه، به تابعیت خلیفه تن در داد(ن.ک. رحمتی، ۱۳۹۳: ۹۶-۹۲). از جزئیات روابط او با سلطان و خلیفه اطلاع کافی در دست نیست، اما به گفته مستوفی، کردستان در زمان سلیمان‌شاه هویت اداری متعین داشت که مبلغ ۲ میلیون دینار مالیات به دربار ارباب خود یا سلطان یا خلیفه می‌پرداخت(مستوفی، ۱۳۶۲: ۱۰۷). اگرچه مغولان در سال ۱۲۲۰ با تصرف همدان، بر عراق عجم مسلط شدند، با توجه به روح سرکش و تسلیم‌ناپذیر سلیمان‌شاه، قلمرو تحت فرمان او تا چهل سال بعد، همچنان در مقابل حملات مغول مقاومت کرد. نخستین پیشروی رسمی مغولان در کردستان، در حین لشکرکشی هولاکو به بغداد در ۶۵۵ ه.ق صورت گرفت. به گفته مورخان، هولاکو که از تسلیم‌ناپذیری سلیمان‌شاه و همچنین نفوذ وی بر دربار خلافت آگاه بود و از طرف دیگر، مسیر لشکرکشی او به بغداد، به طرز اجتناب‌ناپذیری از کردستان می‌گذشت، اردوی مغول را به سه بخش تقسیم کرد تا علاوه بر آنکه بتواند بغداد را از چند جهت محاصره کند، از تمرکز نیروهای ایوه و سلیمان‌شاه در یک مکان جلوگیری کند. اردوی اول به سرکردگی بایجو از طریق دربند زاب، شهرزور و دقوقا به سوی بغداد روانه شد، اردوی دوم زیر فرمان کیتوقا نیوان از طریق لرستان و بیات، در غرب دهلران، به سوی بغداد رفت و اردوی سوم به سرکردگی هولاکو از مسیر همدان-بغداد عازم شد(توسی، ۱۳۷۵: ۳/ ۲۸۴-۲۸۲). اندکی تأمل بر مسیر عبور این اردوها نشان می‌دهد که محل عبور هر سه اردو از قلمرو سلیمان‌شاه ایوه بوده است. جزئیات مربوط به این لشکرکشی‌ها و مقاومت ساکنان این نواحی روشن نیست، ولی تفاوت در سرعت حرکت این اردوها و زمان رسیدن آنها به بغداد(رحمتی، ۱۳۹۳: ۹۹-۹۸)، و همچنین قتل و غارت آنها در برخی شهرهای منطقه (رشیدالدین، ۱۳۷۳: ۱۰۱۱/۲ و ۱۰۰۹؛ مستوفی، ۱۳۶۴: ۵۸۹)، می‌تواند گویای مقاومت در برخی از قسمت‌های این ایالت در مقابل لشکر مغول باشد؛ زیرا مغولان عادت داشتند تا ساکنان شهرهای سر راه را به اطاعت فراخوانند و آنها را که مطیع نمی‌شدند، قتل و غارت می‌کردند(جویی، ۱۳۷۵: ۱/ ۷۷ و ۶۷). به هر حال، پس از عبور لشکر مغول و غلبه آنها بر بغداد، سلیمان‌شاه و یارانش به قتل رسیدند و سرزمینش نیز جزئی از قلمرو ایلخانان شد. از جزئیات حوادث و تحولات این ایالت در عهد ایلخانی اطلاع چندانی در دست نیست؛ ولی آماری که مستوفی از میزان مالیات این ایالت در عهد سلیمان‌شاه و عهد ایلخانی ارائه داده، کاهش ۸۹/۵ درصدی را نشان می‌دهد(مستوفی، ۱۳۶۲: ۱۰۷). دیگر اینکه با توجه به استقرار گسترده ایلخانان و ایالات مغول در آذربایجان و زنجان و لزوم تردد به بغداد و مقابله با ممالیک مصر، کردستان که بر سر راه ارتباطی این دو بخش قرار داشت، همواره

محل توجه و تردد ایلخانان بوده است؛ ولی از جزئیات حوادث مرتبط با آن چیزی در منابع نیامده است.

تعیین محل شهرها و نقاط جغرافیایی کردستان

از جزئیات حوادث، رویدادها و تحولات کردستان در عهد ایلخانی اطلاعی در دست نیست. فقط مقایسه میزان مالیات این ایالت در عهد سلیمان‌شاه با عهد ایلخانی، کاهش ۸۹/۵ درصدی را نشان می‌دهد (همان). دیگر اینکه با توجه به استقرار گسترده ایلخانان و ایالات مغول در آذربایجان و زنجان و لزوم تردد به بغداد و مقابله با ممالیک مصر، کردستان که بر سر راه ارتباطی این دو بخش قرار داشت، همواره محل توجه و تردد ایلخانان بوده است. ولی از جزئیات حوادث مرتبط با آن چیزی در منابع یافت نشد.

برخی از شهرها و نقاط جغرافیایی این منطقه که در قرون نخستین اسلامی وجود داشتند، بعد از قرن چهارم از میان رفته و از قرن پنجم به بعد، نام آنها ذکر نشده است. براساس فهرست مستوفی، از اواخر دوره سلجوقی به بعد، برخی شهرهای جدید به وجود آمده بودند. فهرست مستوفی از نقاط جغرافیایی این ایالت، چنین است: «الانی، الیستر، بهار، خفتیان، دربند تاج‌خاتون، دربندزنگی، ذبیل، دینور، سلطان‌آباد چمچمال، شهرزور، کرمانشاه، کرند، خوشان، کنگور، مایدشت، هرسین، و سظام» (همان: ۱۰۹-۱۰۷).

با توجه به تقسیمات جغرافیایی کنونی و برای سهولت مطالعه و تعیین مکان این نقاط جغرافیایی، می‌توان این قلمرو را زیر عنوان چند ناحیه، بررسی کرد: بخش شرقی کردستان عراق (استان سلیمانیه)، استان‌های کرمانشاهان، کردستان و ایلام امروزی.

بخش شرقی کردستان عراق امروزی

قسمت شرقی کردستان عراق، ناحیه وسیع بین دره رود سیروان تا رود زاب کوچک، در دامنه‌های غربی کوه‌های ماهرو و شاهو (مشیرالدوله، ۱۳۴۸: ۱۳۵-۱۳۴ و ۱۳۱-۱۳۰) را در بر می‌گرفت و امروزه به استان سلیمانیه مشهور است. در متون تاریخی و جغرافیایی، این ناحیه زیر عنوان عمومی شهرزور آمده است. در این منطقه کوهستانی علاوه بر کوه‌ها و قلعه‌های متعدد، چندین رود بزرگ و کوچک جاری بود که عموماً شعباتی از رود زاب کوچک و دیاله بودند. اگرچه نام این رودها در متون گذشته منعکس نشده، یکی از مهمترین این شاخه‌ها، امروزه با نام رود قلعه چولان معروف است.

منابع جغرافیایی متقدم، درباره نقاط جغرافیایی این قسمت، اطلاع چندانی به دست

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۲۹، شماره ۲۴، پاییز و زمستان ۱۳۹۸ / ۱۲۳

نمی‌دهد، جز اینکه بزرگترین شهر و مرکز این ناحیه را «نیم از راه (نیم‌راه)» گفته‌اند که در وسط راه تیسفون به آتشکدهٔ آذرگشنسب در آذربایجان قرار داشته است (ابن‌خردادبه، ۱۸۸۹: ۱۹؛ ابن‌رسته، ۱۸۹۲: ۱۶۴). به گفتهٔ بغدادی این شهر در نزدیکی کوه‌های زلم و شمیران (شمیران) قرار داشته است (بغدادی، ۱۴۱۲: ۸۲۲/۲) که غربی‌ترین قله‌های کوه شاهو (شاه‌کوه) هستند که در جریان معاهدهٔ ارزنة‌الروم از ایران جدا شده‌اند (مشیرالدوله، ۱۳۴۸: ۱۳۰). منابع بعدی، از این شهر نام نبرده‌اند؛ از این رو، با اتکا به داده‌های موجود، تعیین مکان این شهر دشوار است.

از آنجا که راه بغداد به شهرزور از قصر شیرین می‌گذشت (ابن‌خردادبه، ۱۸۸۹: ۱۹) و همچنین با عنایت به مسافت‌های ذکر شده از بغداد تا نیم‌راه و همچنین تأمل بر فاصلهٔ آذرگشنسب تا شهرزور، از طریق دربند زاب، به وضوح می‌توان نتیجه گرفت که شهر نیم‌راه، در جنوب شرقی دشت شهرزور در حوالی شهر حلبچه کنونی قرار داشته است. لسترنج، ویرانه‌های یاسین‌تپه در نزدیکی حلبچه را ویرانه‌های این شهر معرفی می‌کند، اما از آنجا که از دورهٔ صفویه به بعد، قلعهٔ گل‌عنبر در نزدیکی کوه‌های زلم و شمیران (شمیران) کرسی شهرزور بوده (واله‌قزوینی، ۱۳۸۲: ۷۳ و ۷۲ و ۵۴؛ سنندجی، ۱۳۷۵: ۹۵)، محتمل است که این قلعه، باقی‌ماندهٔ نیم‌راه باشد. ساکنان بومی، قلعهٔ گل‌عنبر را خلمار می‌گفته‌اند (سنندجی، ۱۳۷۵: ۴۷۴ تعلیقات مصحح) که گویا محرف شهر خرما مال باشد. بنابراین، نیم‌راه در نزدیکی شهر حلبچه کنونی قرار داشته است.

ابودلف خزرچی در قرن چهارم دیگر شهرهای این منطقه را «دزدان» و «ببیر» ثبت کرده است (خزرچی، ۱۹۷۰: ۵۸-۵۹). جغرافی‌نویسان بعدی، ضمن توصیف آبادانی، فراوانی محصولات و رفاه اقتصادی و معیشتی آن، از غلبهٔ کردها بر منطقه و نبود کارگزاران حکومتی در آنجا، در قرن چهارم خبر داده‌اند (اصطخری، ۱۹۲۷: ۲۰۰؛ ابن‌حوقل، ۱۹۶۷: ۳۹۶). اگرچه در فهرست مستوفی، نامی از دزدان و ببیر دیده نمی‌شود، منابع محلی متأخر از جایی موسوم به دودان در دامنهٔ غربی کوه شاهو یاد کرده‌اند (سنندجی، ۱۳۷۵: ۴۷۴ تعلیقات مصحح). این نام در نسخ مختلف به اشکال متفاوت دودان، داوران، راودان، راوران ضبط شده است. با توجه به مشابهت این اسامی، می‌توان احتمال داد که همهٔ آنها اشکال مختلف ضبط یک نام هستند و به احتمال زیاد این نام همان دزدان باشد. در این صورت، مکان دزدان را می‌توان در دامنهٔ غربی کوه‌های شاهو و در حاشیهٔ رود سیروان تعیین کرد.

در فهرست مستوفی از نقاط جغرافیایی این بخش از ایالت، اسامی دیگری نیز ذکر شده که به صورت آشکار، رونق اقتصادی و مدنی این ناحیه بعد از عهد سلجوقی را نشان می‌دهد.

مستوفی از مکانی با نام خفتیان یاد کرده و آن را چنین توصیف می‌کند: «قلعه‌ای است محکم و بر کنار آب زاب و چند پاره دیه است در حوالی آن.» (مستوفی، ۱۳۶۲: ۱۰۷). مصحح کتاب در نقل نسخه بدل‌ها، شش گونه ضبط دیگر (ختیان، خفیان، خيسان، خبتان، حقهان، حقشان) از این نام را آورده که حاکی از آشفتگی در ضبط این نام است. مردوخ نیز از این مکان با نام خفتیان یا هفتیان یاد کرده است (مردوخ، ۱۳۷۹: ۱۲۶ و ۱۰۹ و ۱۰۱ و ۹۹). ابن اثیر نام آن را «خفتیذکان» (ابن اثیر، ۱۳۸۶: ۵۶/۱۲) و بدلیسی نیز «جقندگان» نوشته‌اند (بدلیسی، ۱۳۷۷: ۲۳/۱). علاوه بر مشابهت توصیف ابن اثیر و بدلیسی، تأمل در شیوه نگارش این دو واژه در رسم الخط عربی، بدون در نظر گرفتن نقاط، (ح ف د ک ا = خفتیذکان، جقندگان) به خوبی نشان می‌دهد که هر دو یک مکان را توصیف کرده‌اند، ولی در اثر سهو نسخه‌نویسان ح ف د ک ا به خفتیذکان یا جقندگان تبدیل شده است.

یاقوت حموی تصریح دارد که در کتاب‌ها خفتیان به صورت خفتیذکان ثبت شده است (یاقوت حموی، ۱۴۰۹: ۳۸۴/۲؛ ۱۳۶۲: ۴). این توضیح، هرگونه تردید درباره انطباق خفتیان و خفتیذکان را از بین می‌برد. یاقوت در ادامه توصیف خود، خفتیان را مشتمل بر دو قلعه در اطراف رود زاب می‌داند که یکی کوچکتر موسوم به خفتیان الزرزاری از توابع اربیل و قاعدتاً در شمال رود زاب کوچک و دیگر قلعه‌ای بزرگتر به نام خفتیان سرخاب در جنوب رود زاب و در راه اربیل به شهرزور قرار داشت. صفی‌الدین بغدادی، نیز عین جملات یاقوت را بازگو کرده است (بغدادی، ۱۴۱۲: ۴۷۵/۱). عمری نیز بر وجود دو قلعه خفتیان صحه می‌گذارد (عمری، ۱۴۱۲: ۲۵۶/۳).

مطالب فوق نشان می‌دهد که دو قلعه خفتیان وجود داشته، ولی با توجه به آنکه رود زاب کوچک مرز بین کردستان و دیار بکر بوده، معلوم است که در عهد ایلخانی فقط خفتیان بزرگ جزء کردستان بوده است. این قلعه از قرن چهارم هجری وجود داشته و از آنجا که مدتی تحت فرمان و اداره ابوالفوارس سرخاب بن بدر بن مهلهل از فرمانروایان خاندان بنی عناز قرار داشت (بدلیسی، ۱۳۷۷: ۲۳/۱)، به خفتیان سرخاب مشهور شده بود. امروزه در محدوده شهرستان شاربازیر، شهری موسوم به قلعه چولان دیده می‌شود که به زبان کردی به معنای «قلعه ویرانه» است. با توجه به مطالب گفته شده، شاید بتوان این مکان را بازمانده قلعه خفتیان سرخاب دانست.

مستوفی از دو مکان دیگر با نام «در بند زنگی» و «در بند تاج خاتون» در قلمرو کردستان نام برده است. عنوان در بند برای این شهرها نشان می‌دهد که در دامنه‌های غربی کوه‌های زاگرس قرار داشته‌اند. زیرا در بند یا به اصطلاح عربی باب، معمولاً دره‌ای بود که بین دو کوه بلند قرار

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۲۹، شماره ۲۴، پاییز و زمستان ۱۳۹۸ / ۱۲۵

داشت که مسیر رودخانه آن را می‌شکافت (ابن‌اثیر، ۱۳۸۶: ۵۳۸/۷؛ عمری، ۱۴۱۲: ۲۶۵/۳). با توجه به ستبری و تسلسل کوه‌های زاگرس، این دربندها یا مسیر رودخانه‌ها تنها مکان‌های ورود به کوه‌های زاگرس محسوب می‌شدند.

لسترنج به خطا هر دو مکان مزبور را «در مرزهای غربی کردستان، بین شهرزور و حلوان» تعیین می‌کند (Le Strange, 1905:193). تأمل در وضعیت جغرافیایی منطقه نشان می‌دهد که دو رود بزرگ از کوه‌های کردستان به‌سوی بین‌النهرین جاری بود؛ یکی رود زاب کوچک که از کوه‌های جنوب آذربایجان و شمال کردستان جاری شده (مسعودی، ۱۴۲۱: ۶۳) و با حرکت به‌سوی غرب، به‌سوی بین‌النهرین رهسپار می‌شد و همچنین رود سیروان که از اطراف اسدآباد سرچشمه گرفته و به‌سوی غرب روانه شده و رشته کوه بمو را شکافته وارد بین‌النهرین می‌شد و پس از دریافت شعباتی با نام دیاله، به رود دجله می‌ریخت (مشیرالدوله، ۱۳۴۸: ۱۱۱). بنابراین، در تمام این منطقه، دو دربند وجود داشت که فقط یکی از آنها یعنی درهٔ سیروان، بین حلوان و شهرزور بود و درهٔ رود زاب کوچک در شمال شهرزور قرار داشت.

مستوفی «دربند تاج‌خاتون» را «شهری وسط و خوب و نزه بوده است» وصف می‌کند (مستوفی، ۱۳۶۲: ۱۰۷). اینک عبارت مستوفی با صیغهٔ گذشته آمده، نشان می‌دهد که در زمان نگارش نزهةالقلوب، دربند تاج‌خاتون این صفات را نداشته است. شرف‌الدین علی یزدینیز چند مرتبه از مکانی موسوم به «دربند تاشی‌خاتون» یاد می‌کند (یزدی، ۱۳۸۷: ۱۱۱۴/۲، ۱/ ۷۳۵، ۷۰۷، ۷۰۳، ۶۹۸، ۱۹۴) که احتمالاً همان دربند تاج‌خاتون باشد. جزئیات گزارش او نشان می‌دهد که دربند تاج‌(تاشی) خاتون، از شهرهای کردستان بوده و تا بغداد فاصله‌ای نداشته و درعین حال، راه مستقیم بغداد به آذربایجان از آنجا می‌گذشته است. با توجه به گذشتن راه بغداد به آذربایجان از شهرزور (ابن خردادبه، ۱۸۸۹: ۱۹؛ ابن‌رسته، ۱۸۹۲: ۱۶۴) و همچنین از آنجا که ورود از بین‌النهرین به آذربایجان، جز از طریق دربندهای مذکور میسر نبوده، بایستی دربند زاب کوچک را معبر این راه دانست.

از نام باستانی این دربند اطلاعی در دست نیست، ولی در قرون نخستین اسلامی آن را باب‌السلق می‌نامیدند (ابن‌اثیر، ۱۳۸۶: ۵۳۸/۷). مستوفی در جایی دیگر آن را «دربند خلیفه» نامیده است (مستوفی، ۱۳۶۲: ۲۲۸). به نظر می‌رسد این نامگذاری با اختصاص نواحی اطراف سندج به دربار خلیفه به فرمان مأمون (ابن فقیه، ۱۸۸۵: ۲۴۰) و لزوم سرکشی به آن ناحیه از راه دربند سلق مرتبط باشد. در عهد سلجوقی آن را دربند قرابولی نامیدند و سلاطین سلجوقی که معمولاً بین تبریز و بغداد تردد داشتند، بارها از این دربند عبور کردند (اصفهانی، ۱۳۱۸: ۱۸۳، ۲۲۳؛ راوندی، ۱۳۶۳: ۲۳۳، ۲۸۳؛ حسینی، ۱۹۳۳: ۱۴۲؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۶: ۵۶/۱۲؛ عمری،

۱۴۱۲: ۲۶۲/۳). طبیعی است که کثرت تردد از این مسیر در عهد سلجوقی و لزوم حفظ امنیت در بند، استقرار نیروهای امنیتی در این منطقه را ضرورت بخشیده باشد و این می‌تواند هسته اولیه یک شهر پادگانی در این ناحیه باشد که بعدها با استقرار برخی بازاریان و کسبه و ارائه خدمات رفاهی به مسافران این مسیر، به توسعه شهر افزوده باشد (عمری، ۱۴۱۲: ۲۶۲/۳). ظاهراً این منطقه در عهد ایلخانی به «در بند تاج‌خاتون» تغییر نام یافته است، ولی چنان‌که از سخنان مستوفی برمی‌آید در عهد ایلخانی، این رونق و آبادانی رو به کاستی رفت. همچنین از سخنان یزدی برمی‌آید که سکنه کوه‌نشین منطقه نیز در هنگام زمستان، در این شهر ساکن می‌شدند (یزدی، ۱۳۸۷: ۱۱۱۴/۲). از دوره تیمور به بعد نامی از این منطقه نیست. براساس مطالب گفته‌شده، می‌توان مکان شهر در بند تاج‌خاتون را نیز در محدوده شهرستان شاربازیر و در کرانه رود قلعه چولان، یکی از شاخه‌های رود زاب کوچک تعیین کرد.

با این توصیف، پیداست که محل در بند زنگی را که به جز حمدالله مستوفی کسی از آن یاد نکرده، بایستی در دره رود سیروان جست‌وجو کرد. مستوفی در بند زنگی را با عبارت «شهری کوچک است و هوای خوش و معتدل و آب‌های روان بسیار دارد و علفزارهای فراوان و مردم آنجا دزد و راهزن و ناپاک باشند» وصف می‌کند. دره رود سیروان در قرون بعدی به دربندخان موسوم شده (مشیرالدوله، ۱۳۴۸: ۱۱۱) و هنوز در خاک عراق، بر کنار بستر این رود شهر دربندخان (دربندی‌خان) وجود دارد. از مذاکرات فرماندار حلبچه با فرماندار جوان‌رود در باب افتتاح بازارچه مرزی^۱، برمی‌آید که هنوز بخشی از دره رود سیروان، در خارج از مرزهای ایران به در بند زنگی شهرت دارد. با توجه به توصیف مستوفی از ساکنان این شهر که «مردم آنجا دزد و راهزن و ناپاک باشند»، احتمال می‌رود که این شهر، همان «دزدان» مضبوط در ابودلف خزرچی باشد.

منطقه کرمانشاهان

دومین کانون شهری کردستان، محدوده‌ای بود که امروزه در حیطه استان کرمانشاهان قرار دارد. این منطقه، علاوه بر داشتن آب فراوان، مراتع غنی، زمین حاصلخیز که امکان تمرکز جمعیت در این منطقه را می‌داد، قلب جغرافیایی کردستان نیز محسوب می‌شد. بدین معنی که هم پل ارتباطی دیگر بخش‌های قلمرو بود و هم بر سر شاهراه ارتباطی همدان به بغداد قرار داشت. از این رو، این بخش قابلیت تشکیل شهرها و قلعه‌های آباد و نزدیک به هم را داشت. اسامی مناطقی که در فهرست مستوفی آمده، بر کران این راه یا با فاصله اندکی از آن قرار داشتند که

1. <http://aftabjavanrood.blogspot.com/۱۱/۰۸/۱۳۸۹/post-۵۵>.

تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری، سال ۲۹، شماره ۲۴، پاییز و زمستان ۱۳۹۸ / ۱۲۷

در این مقاله به ترتیب از غرب به شرق بررسی می‌شود:

نخستین شهر در این بخش الانی بود. «قصبه‌ای معتبر که هوای خوش دارد و آب‌های روان. حاصلش غلات باشد و علفزارهای نیکو و شکارگاه‌های خوب فراوان دارد» (مستوفی، ۱۳۶۲: ۱۰۷). لسترنج در تعیین مکان الانی آورده: «از قرار معلوم در قرن هشتم یکی از شهرهای درجه اول کردستان محسوب می‌شده، اگرچه غیر از مستوفی مورخ دیگری از آن نام نبرده است» (Le Strange, 1905: 193). آشکار است که لسترنج خطا کرده؛ زیرا علاوه بر مستوفی، بدلیسی نیز از آلانی نام برده است (بدلیسی، ۱۳۷۷: ۳۱۹/۱). او الانی را همراه با قلعه زنجیر، روانسر، پاره و اورامان جزء متصرفات امراء درتنگ ذکر کرده است. توصیف بدلیسی به‌خوبی نشان می‌دهد که الانی نیز در نزدیکی همین شهرها بوده است. جایی که امروزه با نام جوانرود شناخته شده، از آب چشمه‌ای مشروب می‌شود که به «سراب الانی» مشهور است (سلطانی، ۱۳۷۲: ۳۲۹/۲، ۱۲۸). این نشان می‌دهد که الانی در نزدیکی جوانرود کنونی قرار داشته است.

دزبیل شهر دیگری است که مستوفی آن را چنین توصیف می‌کند: «دزبیل شهر وسط است و آب و هوای خوب دارد» (مستوفی، ۱۳۶۲: ۱۰۷). در این توصیف، به مکان شهر اشاره‌ای نشده است. در ابتدا ممکن است این نام تصحیفی از دزفول (با تلفظ عامیانه دزبیل یا دزبیل) تصور شود، ولی از آنجا که مستوفی در جای دیگر از دزفول نام برده، این احتمال منتفی است. از طرف دیگر ضبط این نام در نسخه‌های بدل به‌صورت درنیل به‌خوبی مؤید آن است که این نام تغییر یافته است. وجود چنین شهری و منطقه‌ای در نواحی غربی ایران در هیچ منبع دیگری گزارش نشده است.

در منابع تاریخی از منطقه‌ای با نام درتنگ در نواحی غربی ایران یاد شده که چندین دژ و قلعه در آن وجود داشت و در زمان حمله هولاکو به بغداد، حکومت این ناحیه بر عهده حسام‌الدین عکه بود (رشیدالدین، ۱۳۷۳: ۱۰۰۵/۲-۱۰۰۴). فضل‌الله عمری نیز در شرح کردهای گورانی از درتنگ یاد می‌کند (عمری، ۱۴۱۲: ۲۶۰/۳). حافظ ابرو این نام را به‌صورت دزتنگ ثبت کرده است (حافظ ابرو، ۱۳۵۰: ۲۵۷)؛ بنابراین مسلم است که این نام، بر اثر سهو نسخه‌نویسان، در منابع مختلف تحریف شده است. توجه به اینکه در رسم‌الخط فارسی، شالوده و اساس همه این نام‌ها یکی است و فقط با جابه‌جایی نقطه‌های روی حروف، از یکدیگر متمایز می‌شوند (درسل)، درسل (دربیل، درنیل، دزبیل، درتل، دزتنگ، درتنک (دزتنگ))، مؤید این احتمال است که دزبیل همان درتنگ باشد.

منابع عصر صفوی نیز در شرح نقاط مرزی بین ایران و عثمانی از درتنگ در مجاورت

ماهیدشت و هارون آباد (اسلام‌آباد) یاد کرده و زهاب، قلعه زنجیر و بشیوه را از توابع درتنگ دانسته‌اند (اسکندر منشی، ۱۳۸۲: ۲/۱۰۳۶، ۱۰۸۷، ۱۰۳۵، ۱۰۱۹، ۱۰۰۰، ۹۴۸، ۹۹۷، ۶۶۱). بدلیسی نیز ضمن تطبیق درتنگ با حلوان، پاه، روانسر، قلعه زنجیر، باسکه و آلانی را در تابعیت آن دانسته است (بدلیسی، ۱۳۷۷: ۱/۳۱۹). چیریکوف نیز درتنگ (دره‌تنگ) را با ریجاب تطبیق می‌کند (چیریکوف، ۱۳۵۸: ۱۵۹) و مشیرالدوله نیز گوید که «درتنگ عبارت از دهنه پایینی تنگه ریجاب است.» (مشیرالدوله، ۱۳۴۸: ۱۰۸) بعدها، تمام این منطقه به نام سرپل زهاب خوانده شده و نام درتنگ متروک شد.

در برخی از متون، از جایی به نام درنه نیز یاد شده (واله قزوینی، ۱۳۸۲: ۲۸۰، ۲۷۵) که در بادی امر ممکن است آن نیز تصحیف دیگر از درتنگ به نظر برسد، ولی در این متون، نام درتنگ و درنه، هر دو در کنار هم دیده می‌شود و این به معنای تمایز آن دو از یکدیگر است. به تصریح مشیرالدوله درنه نام کوهی در اطراف زهاب بوده است (مشیرالدوله، ۱۳۴۸: ۱۲۱، ۱۱۶، ۱۱۵)، ولی اخیراً برخی پژوهشگران، براساس تاریخ شفاهی و مطالعات میدانی، درنه را شهری ویران شناخته و محل آن را در منطقه ثلاث باباجانی تعیین کرده‌اند (سلماسی‌زاده و دیگران، ۱۳۹۶: ۱۱۶-۹۹).

مستوفی نقاط جغرافیایی دیگری را هم ذکر کرده است: «کرنند و خوشان دو دیه است بر سر گریوه حلوان و کرنند خراب است و خوشان آبادان. هوای معتدل دارد و آیش از کوه جاری است و در آن زراعت و باغستان بسیار است... مایدشت ولایتی است قریب به پنجاه پاره دیه بود و در صحرائی واقع است که متصل به میدان بزرگ است و علفزارهای در غایت خوب است و هوای معتدل دارد و آیش از جبالی که در آن حدود است برمی‌خیزد.» (مستوفی، ۱۳۶۲: ۱۰۸) جملات فوق به‌خوبی نشان می‌دهد که خوشان در نزدیکی کرنند قرار داشته است. برخلاف عهد ایلخانی، امروزه خوشان از میان رفته ولی کرنند هنوز برقرار است. ماهیدشت نیز دشت وسیعی است که هنوز در اطراف اسلام‌آباد غرب با همان نام موجود است.

دیگر شهر کردستان در نظر مستوفی، کرمانشاه است که «شهری وسط بوده است. اکنون دیهی است و صفه شبذیز در آن حدود است و خسرو پرویز ساخته.» (همان) چنان‌که پیداست این شهر در دوره ایلخانی، افول کرده است. هولاکو در هنگام لشکرکشی به بغداد و «در ۲۷ ماه [محررم ۶۵۵ ه.ق.]، به کرمانشاهان نزول فرمود و قتل و غارت کردند.» (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۷۳: ۲/۱۰۰۹) با توجه به آنکه مغولان در لشکرکشی‌های خود، نخست به مردم حمله می‌کردند و سپس آنها را به اطاعت فرا می‌خواندند و در صورت تمرد، آنها را به قتل می‌رساندند یا غارت می‌کردند (جوینی، ۱۳۷۵: ۱/۷۷، ۶۷). آشکارا می‌توان استنباط کرد که در

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۲۹، شماره ۲۴، پاییز و زمستان ۱۳۹۸ / ۱۲۹

کرمانشاهان مقاومت چشمگیری در برابر اردوی هولاکو انجام شده و به احتمال زیاد، تنزل و افول این شهر در دوره ایلخانی معلول همین رخداد باشد. البته این شهر، در قرون بعدی، آبادانی و رونق خود را بازیافته و امروزه بزرگترین شهر منطقه و مرکز استان کرمانشاهان است. مستوفی از وسطام نیز یاد کرده است: «وسطام دیهی بزرگ است محاذی صفه شب‌دیز، هوای معتدل دارد و آبش از رود کولکو که از کوه بیستون و حوالیش بر می‌خیزد.» (مستوفی، ۱۳۶۲: ۱۰۹). با توجه به این توصیف می‌توان نتیجه گرفت که این مکان همان طاق بستان امروزی است که نام وسطام بعدها به صورت وسطان، بسطان یا بستان تغییر یافته است.

شهر دیگر، سلطان‌آباد چمچمال است که به قول مستوفی، «قصبه‌ای است از اقلیم چهارم در پای کوه بیستون افتاده است. الجایتو سلطان‌بن ارغون خان مغول ساخته، جای خوش و به غایت خوب، حاصلش غله بیشتر باشد» (همان: ۱۰۷). چمچمال دشت آبرفتی حاصلخیزی است که حد شمالی آن تنگ دینور و حد جنوبی آن ارتفاعات بخش مرکزی شهرستان هرسین است. ارتفاعات پرو (بیستون) در مغرب، شیرز در جنوب، کوه‌های دالاخانی و امروله در شمال و شمال شرقی این دشت را احاطه کرده‌اند. رودهای گاماسیاب و دینور و چشمه‌های فراوانی این دشت را آبیاری می‌کنند.

در قرن چهارم، کردهای برزیکانی، قلعه محکمی به نام سرماج در این دشت بنا نهادند که در تحولات سیاسی - نظامی قرون چهارم و پنجم، بارها از آن سخن به میان آمده است (ابن اثیر، ۱۳۸۶: ۵۵۶/۹، ۵۳۸؛ ۷۰۵-۷۰۸/۸). با غلبه سلجوقیان، دیگر از این قلعه نام برده نشده و تصور می‌شود که از اواخر قرن پنجم ویران شده باشد. برخلاف ادعای لسترنج مبنی بر نامعلوم بودن مکان سرماج (Le Strange, 1905: 189)، با تلاش‌های محققان بعدی، ویرانه‌های سرماج در جنوب غربی بیستون و در کنار آب گاماسیاب، بین بیستون و هرسین، یافته شد و بر کنار روستای سرماج حسین‌خانی می‌توان آن را دید^۱.

سال‌ها بعد، ایلخان مغول، الجایتو (حک: ۷۰۴-۷۱۶ ه.ق)، شهر بزرگی با نام سلطان‌آباد در این دشت بنا کرد که به سلطان‌آباد چمچمال شهرت یافت (قاشانی، ۱۳۸۴: ۱۳۳؛ حافظ ابرو، ۱۳۵۰: ۲۷۲، ۱۲۰؛ یزدی، ۱۳۸۷: ۶۹۸/۱-۶۹۷؛ ۱۰۱۵/۲، ۱۰۱۲). برخلاف اهمیت، این شهر بیش از یک قرن دوام نیاورده و خیلی زود از جغرافیای منطقه حذف شد. امروزه ویرانه‌های این شهر در تپه گرگوند (مترجم و دیگران، ۱۳۸۴: ۱۰۱-۹۹)، یا تپه هله‌بگی (اقبال‌چهری و دیگران، ۱۳۹۱: ۵۹-۶۰) در فاصله چند کیلومتری غرب سرماج، دیده می‌شود و گویا موقعیت نامناسب آن قرارگرفتن بر مسیر طغیان‌های فصلی گاماسیاب، عامل اصلی ویرانی آن بوده

1. <http://hamgardi.com/place/23039>

۱۳۰ / اهمیت نزهة القلوب در تبیین جغرافیای تاریخی و تعیین جای نام‌های... / محسن رحمتی

است (مترجم و دیگران، ۱۳۸۴: ۱۰۲).

در شرق چمجمال، بر کران راه بغداد- همدان، شهر کنگاور قرار داشت. مستوفی در توصیف این شهر، فقط به ذکر تاریخچه آن بسنده کرده و درباره وضعیت آن شهر در عهد ایلخانی حرفی نمی‌زند. امروزه شهر کنگاور همچنان پا برجا است. مستوفی هرسین را نیز بدین صورت توصیف می‌کند: «هرسین قلعه‌ای است و قصبه در پای آن. هوای معتدل دارد و آب‌های روان» (مستوفی، ۱۳۶۲: ۱۰۹-۱۰۸). این شهر امروزه در فاصله اندکی از جنوب کوه بیستون و شاهراه ارتباطی همدان- بغداد قرار دارد.

همچنین مستوفی درباره دینور می‌گوید: «شهری کوچک است و هوایش معتدل و آبش فراوان و ارتفاعش غله میوه و اندکی انگور باشد. مردم آنجا بهتر از دیگر مواضع باشد.» (همان: ۱۰۷) این روایت درباره مکان دینور، اطلاعی به دست نمی‌دهد. یعقوبی فاصله مستقیم این شهر با همدان را چهار مرحله و از طریق محمدآباد خبر می‌دهد (یعقوبی، ۱۸۹۲: ۲۷۲). این بدان معناست که دینور در شرق کردستان بوده، ولی از شاهراه اصلی همدان- بغداد فاصله داشته است.

نام دینور در فتوحات اسلامی ذکر شده (بلاذری، ۱۴۲۱: ۳۰۰) و به دلیل تخصیص مالیات آن به اهل کوفه، به ماه‌الکوفه مشهور شد که به تصریح قدامه دو مرکز اداری داشت؛ دینور، برای اداره نواحی شمالی و شرقی، قرمیسین برای اداره نواحی جنوبی و غربی (قدامه، ۱۸۸۹: ۲۴۳-۲۴۴). در قرن چهارم دینور شهری بزرگ بوده و ساختارهای شهری شایانی همچون بازارها و مسجد جامع بزرگی با گنبد و مقصوره ممتاز، داشته است (مقدسی، ۱۴۰۸: ۳۰۲).

اگرچه تا اواخر قرن پنجم هجری، دینور بزرگترین شهر منطقه بود، در قرن ششم به تدریج ضعیف شد و از میان رفت. یاقوت حموی، در اوایل قرن هفتم، فقط سخنان جغرافی‌نویسان قبلی را بازگو می‌کند و زکریای قزوینی، از دینور نام نبرده است (قزوینی، بی تا: ۳۴۲). این قضیه نشان می‌دهد که دینور در قرن هفتم اهمیت چندانی نداشته است. در جریان فتوحات مغول، هولاکو یک‌بار در ۹ ربیع‌الآخر ۶۵۴.ق و باری دیگر در محرم ۶۵۵.ق به دینور وارد شد (رشیدالدین، ۱۳۷۳: ۱۰۰۹/۲، ۹۹۷)، اما از کشتار و آسیب به منطقه اطلاعی در دست نیست. توصیف مستوفی نشان می‌دهد که در دوره ایلخانی، روند انحطاط شهر ادامه یافته است. امروزه ویرانه آن در محدوده شهرستان سنقر کلیایی دیده می‌شود و نام آن هنوز بر رودخانه‌ای که از سنقر به سوی بیستون جاری است (دینورآب) باقی مانده است.

«الیشتر» را مستوفی با تعبیر «شهر وسط است و جای نزه و درو آتسخانه اروخش نام بوده است» یاد می‌کند (مستوفی، ۱۳۶۲: ۱۰۷). نام این شهر در متون جغرافیایی متقدم با نام لاشتر

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۲۹، شماره ۲۴، پاییز و زمستان ۱۳۹۸ / ۱۳۱

(لیشتر، اشتر) ثبت شده که بر مسیر راه نهاوند به خوزستان قرار داشت و با نهاوند ۱۰ فرسخ و تا شاپورخواست نیز ۱۲ فرسخ فاصله داشت (اصطخری، ۱۹۲۷: ۱۹۷؛ ابن‌حوقل، ۱۹۶۷: ۳۶۰؛ یاقوت‌حموی، ۱۴۰۹: ۱۹۶/۱). این شهر در دوره سلجوقی در فرمان حکمرانان بُرسُقی قرار گرفت و مرغزار پر رونق و غنی آن، مدنظر سلاطین و امیران سلجوقی بود (نیشاپوری، ۱۳۳۲: ۵۷-۵۵؛ راوندی، ۱۳۶۳: ۲۲۹، ۲۰۹). در نتیجه بر آبادانی و رشد اقتصادی آن افزوده شد، چنان‌که مستوفی آن را هم‌پایه و هم‌تراز با کرمانشاه به عنوان شهری وسط توصیف می‌کند. ظاهراً در قرون بعد این شهر از میان رفته، چنان‌که لسترنج در اواخر عهد قاجار، قادر به یافتن آن و تطبیق محل این شهر نشده است (Le Strange, 1905: 190). با سقوط قاجاریه و سیاست تخته‌قاپو عشایر، این شهر احیا و امروزه مرکز شهرستان سلسله، از توابع استان لرستان است.

منطقه کردستان امروزی

بخش شایان ذکر دیگر کردستان، صفحاتی است که استان کردستان امروزی، یعنی سنندج و نواحی اطراف آن، در آن قرار دارد. جغرافی‌نویسان قرون نخستین اسلامی و مستوفی، در باب نام این ناحیه سکوت کرده‌اند، اما در متون تاریخی عهد قاجار با نام «بلوکات هجده‌گانه» شناخته شده است (سنندجی، ۱۳۷۵: ۵۴-۲۲). قدامه توابع دینور را همسایه و مجاور با توابع زنجان دانسته است (قدامه، ۱۸۸۹: ۲۲۶) و یعقوبی نیز در ذکر راه‌های جبال، از وجود یک راه مستقیم بین دینور با زنجان و ابهر، جدای از راه همدان به زنجان، پرده برمی‌دارد (یعقوبی، ۱۸۹۲: ۲۷۱). ابودلف خزرچی نیز توابع دینور را با جبال‌السلق، در شمال رود زاب کوچک، مجاور می‌داند (خزرچی، ۱۹۷۰: ۵۶). کنار هم قراردادن این روایات، نشان می‌دهد که نواحی کردستان امروزی، جزء دینور بوده است. مورخ محلی، شکرالله سنندجی نیز آشکارا، سنندج را در قرن سوم هجری تابع دینور نوشته است (سنندجی، ۱۳۷۵: ۱۳).

ابن‌فقیه از این منطقه با نام سیسر (سی قلّه) یا صدخانیه (صدچشمه) یاد کرده و آنجا را چراگاه همیشگی مواشی کردها و دیگر کسان می‌داند (ابن‌فقیه، ۱۸۸۵: ۲۳۹). طبیعی است که اعداد سی و صد برای نشان‌دادن فراوانی قلّه‌ها و چشمه‌های این ناحیه است و ظاهراً همین منطقه است که بعدها با نام هزارکانیان (هزار چشمه) خوانده شده است (سنندجی، ۱۳۷۵: ۳۲). وجود کوه‌ها، وفور بارش که به فزونی مراتع و چراگاه‌های این منطقه منجر شده بود، در سال‌های بعد نیز ادامه یافت و مهمترین عامل در گرایش مردم به زندگی شبانی بود (سنندجی، ۱۳۷۵: ۳۹ و ۳۴ و ۳۲ و ۲۹ و ۲۴) و در عین حال، فزونی انواع جانوران وحشی در این کوه‌ها، شکارگری را نیز شغل دوم اهالی و علاوه‌بر آن، تفرج‌گاه سلطان‌ها کرده بود (سنندجی، ۱۳۷۵: ۱۳۷۵).

۵۱ و ۴۴ و ۴۰ و ۲۸ و ۲۴).

نبرد نقطه شهری در این منطقه باعث شد تا راهزنان در عهد خلیفه عباسی المهدی (حک: ۱۶۹-۱۵۹ ه.ق)، در این منطقه پناه بگیرند. خلیفه سپاهی برای سرکوبی راهزنان و ساخت دژ سیسر فرستاد و بخشی از توابع دینور و آذربایجان را ضمیمه آن کرد و کارداری مستقل بر آن گمارد که خراج آن سامان را به او می‌پرداختند. در عهد هارون الرشید (حک: ۱۹۳-۱۷۳ ه.ق)، راهزنان، این دژ را ویران کردند. بعدها مأمون این قسمت را جزء املاک خلیفه درآورد (ابن فقیه، ۱۸۸۵: ۲۴۰). از قرن چهارم، دیگر نامی از سیسر به میان نیامده و احتمالاً ویرانی آن ادامه یافته است. البته یاقوت حموی، از قلعه‌ای با نام «سنده» یاد کرده است (یاقوت حموی، ۱۴۰۹: ۲۶۸/۳) که محتمل است ناظر بر شهر کنونی سنه یا سنندج باشد.

از آن پس، این منطقه، فقط تفرجگاه حکمرانان و چراگاه اسب‌های دولتی بود؛ زیرا از مرغزار «دای مرگ» (دای مرج) در اطراف دینور نام برده شده که هم شکارگاه بوده و هم محلی برای چرای اسبان و استقرار لشکریان (دینوری، ۱۳۶۸: ۵۸؛ اصفهانی/بنداری، ۱۳۱۸: ۱۶۴؛ ابن اثیر، ۱۳۸۶: ۲۵/۱۱). این مرغزار، در دوره سلجوقیان به پنج انگشت تغییر نام داد (نیشاپوری، ۱۳۳۲: ۵۶). مستوفی نام پنج انگشت را همراه با معادل ترکی اش «بش برماق» ثبت کرده و آن را سرچشمه سفید رود (قزل اوزن) خوانده است (مستوفی، ۱۳۶۲: ۲۱۷). همچنین سرچشمه رودهای زاب کوچک و سفید رود در کوه‌های سیسر دانسته شده است (ابن خردادبه، ۱۸۸۹: ۱۷۵؛ ابن رسته، ۱۸۹۲: ۸۹؛ مسعودی، ۱۴۲۱: ۷۱ و ۶۴). با توجه به آنکه در قرون بعد، سرچشمه سفیدرود را در کوه‌های چهل چشمه در منطقه سارال، امروزه در محدوده شهرستان دیوان‌دره دانسته‌اند (سنندجی، ۱۳۷۵: ۶۱)، به خوبی معلوم می‌شود که مرغزار دای مرگ در فاصله بین سنندج و سقز در کردستان امروزی قرار داشته است که در آن هنگام، تابع دینور بوده است.

روبه ویرانی نهادن دینور و در مقابل رونق یافتن سلطانیه در عهد ایلخانی، از قرن هشتم هجری به بعد جزو توابع سلطانیه شد (افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۷۳: ۳۳۲؛ اسکندر منشی، ۱۳۸۲: ۱/۱ و ۱۱۷). به نظر می‌رسد که بیلاق و قشلاق فصلی ایلخانان مغول بین بغداد، آذربایجان و سلطانیه (قاشانی، ۱۳۸۴: ۱۹۹ و ۱۷۸ و ۱۰۹ و ۸۷ و ۸۲؛ حافظ ابرو، ۱۳۵۰: ۱۲۷ و ۱۰۴)، کوچ‌های فصلی فوج خاصه ایلخان، یعنی قراوناس بین بغداد و سیاه‌کوه در نزدیکی سقز و زرین‌کمر گروس (رشیدالدین، ۱۳۷۳: ۱۱۳۱/۲؛ سنندجی، ۱۳۷۵: ۱۰۰ و ۹۱)، در انضمام این ناحیه به سلطانیه، تأثیر زیادی داشته است. تردهای فصلی که معمولاً از راه دربند رود زاب انجام می‌شد، بایستی چراگاه‌ها و شکارگاه‌های کردستان را در کانون توجه ایلخانان آورده باشد، اما

تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری، سال ۲۹، شماره ۲۴، پاییز و زمستان ۱۳۹۸ / ۱۳۳

با پایتخت‌شدن سلطانی، ناحیه بیلاقی واقع در حد فاصل سلطانیه و کردستان با نام سقورلوق (سغورلوق، سیورلوق، سورلوق، سورلغ، سورلخ)، به جای کردستان، محل توجه حکمرانان قرار گرفت (وصاف، ۱۳۳۸: ۱۳۹ و ۱۳۴ و ۱۱۸)؛ حافظ ابرو، ۱۳۵۰: ۲۸۵ و ۲۵۴ و ۲۱۴ و ۲۱۰) و تا اواسط عصر صفوی، محل توجه شاهان و درباریان بود (امینی هروی، ۱۳۸۳: ۲۶۵ و ۲۵۹ و ۲۳۳ و ۲۳۱؛ روملو، ۱۳۴۹: ۳۸۲، ۱۱۱ و ۱۰۹؛ منشی قمی، ۱۳۶۳: ۸۵/۱-۸۴؛ اسکندر منشی، ۱۳۸۲: ۱/ ۱۴۱ و ۱۱۷ و ۹۸-۹۹).

با تشدید منازعات ایران و عثمانی و لزوم تحکیم مرزها در مقابل نفوذ عثمانی، به‌ویژه بعد از حمله عثمانی از راه میوان در سال ۱۰۳۹ ه.ق (واله قزوینی، ۱۳۸۲: ۵۳-۶۴)، این منطقه از سلطانیه و زنجان جدا شد و تأسیس استحکامات جدید در آنجا ضرورت بیشتری یافت. لذا با تقویت خاندان اردلان و ساخت شهر جدید سنه‌دژ (سنندج بعدی) در سال ۱۰۴۶ ه.ق (سنندجی، ۱۳۷۵: ۱۲۲؛ مردوخ، ۱۳۷۹: ۷۰) این شهر مرکز اداری این منطقه شد. از آنجا که از شهرهای مندرج در فهرست مستوفی، هیچ‌یک در این بخش قرار نداشته‌اند، برمی‌آید که در عهد ایلخانی این منطقه هنوز اهمیت مدنی نیافته و در میان ساکنان آن، علاقه به زندگی دامپروری و شکارگری، غالب بود.

آخرین نقطه کردستان در فهرست مستوفی، قلعه «بهار» است که اخیراً یکی از پژوهشگران، مکان آن را در حد فاصل سیمره، مندلی و سرپل زهاب در محدوده استان کنونی ایلام تعیین کرده (رحمتی، ۱۳۹۵: ۲۲-۱۸) و نیاز به تکرار آن نیست.

نتیجه

این پژوهش در پاسخ به پرسش تعیین مکان تحقیقی یا تقریبی شهرها و قلعه‌های ولایت کردستان در دوره ایلخانی، نشان داد که بخش غربی ایالت جبال (کوهستان) از دره رود کرخه در جنوب تا دره زاب صغیر در شمال و از غرب تا عراق عرب و از شرق تا رود سیمره، نهند و اسدآباد، در دوره ایلخانی با نام کردستان معروف شد. این ایالت، از جنوب با خوزستان، از شرق با لرستان و توابع همدان، از غرب با جلگه عراق و از شمال با آذربایجان همسایه بود و تمام محدوده استان‌های کنونی سلیمانیه عراق، ایلام، کرمانشاه، کردستان و بخشی از استان لرستان را در برمی‌گرفت. همچنین پژوهش حاضر نشان داد که از فهرست هفده‌گانه مستوفی، شهرزور (کرسی آن با نام نیمراه) در حوالی حلبچه، خفتیان در نزدیکی رود قلعه چولان، دربند زنگی در دهانه رود سیروان و دربند تاج‌خاتون در دره رود زاب کوچک و در محدوده شاربازیر قرار داشتند که این محدوده، امروزه در استان سلیمانیه در عراق واقع

۱۳۴ / اهمیت نزهة القلوب در تبیین جغرافیای تاریخی و تعیین جای نام‌های... / محسن رحمتی

است. شهر الانی در نزدیکی جوانرود و دزبیل احتمالاً همان درتنگ باشد که در نزدیکی سرپل زهاب و خوشان نیز در نزدیکی کردند قرار داشت. کردند، ماهیدشت، هرسین، کنگاور و کرمانشاه که هنوز پابرجای هستند. بسطام ظاهراً همان بستان باشد که امروزه به دلیل آثار باستانی آن به طاق بستان معروف است و در حاشیه شهر کرمانشاه قرار دارد. سلطان آباد چمچمال نیز در دامنه کوه بیستون و در نزدیکی شهر کنونی بیستون قرار داشت و دینور نیز در نزدیکی شهر کنونی سنقر کلیایی قرار داشتند. الشتر نیز در جای شهر جدید و کنونی الشتر در شمال غربی استان کنونی لرستان قرار داشت که در آن زمان جزء ایالت کردستان بود.

کتاب‌شناخت

ابن اثیر، عزالدین علی (۱۳۸۶ق) *الکامل فی التاریخ*، تصحیح: کارل یوهانس تورنبرگ، بیروت: دارصادر.
ابن خردادبه، عبیدالله (۱۸۸۹) *المسالك و الممالک*، تصحیح: یان دخویه، لیدن: بریل.
ابن رسته، احمد بن عمر (۱۸۹۲) *الاعلاق النفیسه*، تصحیح: یان دخویه، لیدن: بریل.
ابن فقیه، احمد بن محمد همدانی (۱۸۸۵) *مختصر البلدان*، تصحیح: یان دخویه، لیدن: بریل.
ابن فوطی، عبدالرزاق بن احمد (۱۹۹۷) *الحوادث الجامعه و التجارب النافعه فی المائتة السابعة*، حقیقه و علق علیه بشار عواد معروف و عماد عبدالسلام رؤوف، بیروت: دارالغرب الاسلامی.
اسکندر منشی (۱۳۸۲) *عالم آرای عباسی*، به کوشش: ایرج افشار، تهران: امیر کبیر.
اصطخری، ابراهیم بن محمد (۱۹۲۷) *المسالك الممالک*، تصحیح: یان دخویه، لیدن: بریل.
اصفهانى، عمادالدین کاتب (۱۳۱۸ق) *زبده النصره و عصره الفطره*، اختصره الفتح بن علی البنداری، قاهره: دارالکتب العربیه.
افوشته‌ای نطنزی، محمود بن هدایت الله (۱۳۷۳) *نقاوة الآثار فی ذکر الاخبار*، تصحیح: احسان اشراقی، تهران: علمی و فرهنگی.
اقبال چهری، محمد و زاهد گراوند (۱۳۹۱) «در جست‌وجوی سلطان آباد چمچمال: مقایسه در منابع تاریخی با یافته‌های باستان‌شناختی تپه هله‌بگ»، مطالعات باستان‌شناسی، دوره ۴، شماره ۲ (پیاپی ۶).
امینی هروی، صدرالدین ابراهیم (۱۳۸۳) *فتوحات شاهى*، تصحیح: محمدرضا نصیری، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
ایزدیناه، حمید (۱۳۷۶)، *آثار باستانی و تاریخ لرستان*، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
بدلیسی، شرف‌خان بن شمس‌الدین (۱۳۷۷) *شرفنامه*، به اهتمام: ولادیمیر ولیامینوف زرنوف، تهران: اساطیر.
بغدادی، صفی‌الدین عبدالمؤمن (۱۴۱۲) *مراصد الاطلاع علی أسماء الأمکنه و البقاع*، تحقیق و تعلیق: علی محمد البجاوی، بیروت: دارالمعرفه.
بلاذری، احمد بن یحیی (۱۴۲۱) *فتوح البلدان*، بیروت: دار و مکتبه الهلال.

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۲۹، شماره ۲۴، پاییز و زمستان ۱۳۹۸ / ۱۳۵

- جوینی، عطاءالملک (۱۳۷۵) *تاریخ جهانگشا*، تصحیح: محمد قزوینی، تهران: دنیای کتاب.
- چریکوف (۱۳۵۸) *سیاحتنامه*، مترجم: آبگار مسیحی، به کوشش: علی اصغر عمران، تهران: امیرکبیر.
- حافظ ابرو، شهاب‌الدین لطف‌الله (۱۳۵۰) *ذیل جامع التواریخ رشیدی*، تصحیح: خان‌بابا بیانی، تهران: انجمن آثار ملی.
- حسینی، صدرالدین ابوالفوارس (۱۹۳۳) *اخبار الدوله السلجوقیه*، تصحیح: محمد شفیع، لاهور: [بی‌نا].
- خزرچی، ابودلف مسعربن مهلهل (۱۹۷۰) *رساله‌الثانیه*، تصحیح: محمدمنیر مرسی، قاهره: عالم‌الکتاب.
- دینوری، ابوحنیفه (۱۳۶۸) *الاخبار الطوال*، تحقیق: عبدالمنعم عامر و جمال‌الدین شیال، قم: منشورات الرضی.
- راوندی، علی‌بن سلیمان (۱۳۶۳) *راحة‌الصدور و آیه‌السرور*، تصحیح: محمد اقبال، تهران: علمی.
- رحمتی، محسن (۱۳۹۳) «سلیمان‌شاه ایوه و حمله مغول»، فصلنامه مطالعات تاریخ اسلام، سال ۶، شماره ۲۲.
- _____ (۱۳۹۵) «جغرافیای تاریخی ماسبدان در دوره سلجوقی»، فصلنامه فرهنگ ایلام، دوره ۱۷، شماره ۵۳-۵۲.
- رشیدالدین فضل‌الله (۱۳۷۳) *جامع‌التواریخ*، تصحیح: محمد روشن و مصطفی موسوی، تهران: البرز.
- روملو، حسن بیگ (۱۳۴۹) *احسن‌التواریخ*، تصحیح: عبدالحسین نوایی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- سلطانی، محمدعلی (۱۳۷۲) *جغرافیای تاریخی و تاریخ مفصل کرمانشاهان*، تهران: نشر سها.
- سلماسی‌زاده، محمد و برهان عباسی (۱۳۹۶) «درنه شهری فراموش شده در ثلاث باباجانی»، مجله پژوهش در هنر و علوم انسانی، سال ۲، شماره ۵.
- سندجی، میرزا شکرالله (۱۳۷۵) *تحفه ناصری*، تصحیح: حشمت‌الله طیبی، تهران: امیرکبیر.
- عمری، احمدبن یحیی‌بن فضل‌الله (۱۴۱۲ق) *مسالك الأبصار فی ممالک الأمصار*، تحقیق: مصطفی مسلم و دیگران، ابوظبی: مجمع‌الثقافی.
- قاشانی، عبدالله‌بن محمد (۱۳۸۴) *تاریخ الجایتو*، به اهتمام: مهین همبلی، تهران: علمی و فرهنگی.
- قدامه‌بن جعفر (۱۸۸۹) *الخراج*، تصحیح: یان دخویه، لیدن: بریل.
- قزوینی، زکریابن محمد [بی‌تا] *آثارالبلاد و اخبارالعباد*، بیروت: دارصادر.
- مترجم، عباس و یعقوب محمدی‌فر (۱۳۸۴) «پیشنهادی برای تعیین محل شهر ایلخانی سلطان‌آباد چمچمال (بغداد کوچک) در بیستون کرمانشاه»، مجله پیام باستان‌شناس، سال ۱، شماره ۳.
- مردوخ، محمد (۱۳۷۹) *تاریخ مردوخ*، تهران: کارنگ.
- مستوفی، حمدالله (۱۳۶۲) *نزهة‌القلوب*، تصحیح: گای لسترنج، تهران: دنیای کتاب.
- مسعودی، علی‌بن حسین (۱۴۲۱) *التنبیه و الاشراف*، بیروت: دار و مکتبه‌الهلال.
- مشیرالدوله، میرزاجعفرخان (۱۳۴۸) *رساله تحقیقات سرحدیه*، به اهتمام: محمد مشیری، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- مقدسی، احمدبن محمد (۱۴۰۸ق) *احسن‌التقسیم فی معرفة الاقالیم*، تحقیق: الدكتور محمد مخزوم، بیروت: داراحیاء التراث العربی.

۱۳۶ / اهمیت *نزهة القلوب* در تبیین جغرافیای تاریخی و تعیین جای نام‌های... / محسن رحمتی

منشی قمی، احمد بن شرف‌الدین حسین (۱۳۶۳) *خلاصه التواریخ*، تصحیح: احسان اشراقی، تهران: دانشگاه تهران.

نیشابوری، ظهیرالدین (۱۳۳۲) *سلجوق‌نامه*، تصحیح: اسماعیل افشار، تهران: کلاله خاور.
واله‌قزوینی، محمدیوسف (۱۳۸۲) *ایران در زمان شاه صفی و شاه عباس دوم (حدیقه ششم و هفتم از خلد برین)*، تصحیح: محمدرضا نصیری، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
وصاف شیرازی، شهاب‌الدین عبدالله (۱۳۳۸) *تاریخ وصاف*، به‌کوشش: محمد مهدی اصفهانی، تهران: کتابخانه ابن‌سینا و کتابخانه جعفری تبریزی.

یاقوت حموی، شهاب‌الدین ابوعبدالله (۱۴۰۹) *معجم البلدان*، تصحیح: فردیناند ووستنفلد، بیروت: دارصادر.
_____ (۱۳۶۲) *المشترک وضعاً و المفترق صقعا*، ترجمه و انتخاب: محمد پروین گنابادی، تهران: امیرکبیر.
یزدی، شرف‌الدین علی (۱۳۸۷) *ظفرنامه*، تصحیح: سعید میرمحمد صادق و عبدالحسین نوایی، تهران: مرکز اسناد، موزه کتابخانه مجلس شورای اسلامی.

یعقوبی، احمد بن ابی واضح (۱۸۹۲) *البلدان*، تصحیح: یان دخویه، لیدن: بریل.

Le Strange, Guy (1905) *The lands of the Eastern Caliphate*, Cambridge: Cambridge University Press.

List of sources with English handwriting

- Afvaštāf Națanzī, Maħmūd b. Hidāyat allāh (1373 Š.), *Niqāvat al-Ātār fi Zikr al-Akbār*, Edited by Eħsān Ešrāqī, Tehran: 'Elmī va Farhangī. [In Persian]
- Amīnī Heravī, Šadr al-Dīn Ebrāhīm (1383 Š.), *Fotūħāta Šāhī*, Edited by Moħammadrezā Našīrī, Tehran: Anjoman-e Ātār va Mafākīr Farhangī. [In Persian]
- Baġdādī, Šafī al-Dīn 'Abdul Mo'min (1412), *Marāšid al-Etīlā' 'Alā Asmā al-Amkana va al-Boqā'*, Edited by 'Alī Moħammad al-Baġāvī, Beirut: Dār al-Ma 'rafa.
- Balāzorī, Aħmad b. Yahyā (1421), *Fotūħ al-Boldān*, Beirut: Dār va Maktaba al-Hilāl.
- Bidlīsī, Šarafkān b. Šams al-Dīn (1377 Š.), *Šarafnāma*, Edited by Vladimir Veliaminov-Zernov, Tehran: Asāfir. [In Persian]
- Čerikof (Cherikov), Neil (1358 Š.), *Sīyāhatnāmeħ-ye Cherikof*, Translated by Ābkār Masīhī, Edited by 'Alī Asġar 'omrān, Tehran: Amīr Kabīr. [In Persian]
- Dīnavarī, Abuhanīfa (1368 Š.), *Al-Akbār al-tivāl*, Edited by 'Abdul mon'im 'Āmir, ĵamāl al-Dīn Šīāl, Qum: Manšūrāt al-Razī.
- Eqbāl Čehrī, Moħammad; Geravand, Zāhid (1391 Š.), "Dar ĵosteĵo-ye Soltānābād Čamčāl: Moġāyesa dar Manāb'a Tārīkī ba Yāftahā-ye Bāstānšnāktī-e Tapa Hala Bag", *Moġāle 'āt Bāstānšnāsi*, 4. No. 2 (6). [In Persian]
- Ešfahānī, 'Emād al-Dīn Kātīb (1318), *Zobdat al-Nošra va 'Ošra al-Fiṭra*, Edited by Al-Fath b. 'Alī al-Bondārī, Cairo: Dār al-Kotob al-'Arabīya.
- Eskandar Monšī (1382 Š.), *'Ālam Ārā-ye 'Abbāsī*, Edited by Īraĵ Afšār, Tehran: Amīr Kabīr. [In Persian]
- Eštākrī, Ebrāhīm b. Moħammad (1927), *Al-Masālik va al-Mamālik*, Edited by Michael Jan de Goeje, Lieden: Brill.
- Hāfīz Abrū, Šahāb al-Dīn Lotf allāh (1350 Š.), *Zayl-e ĵāma'a Tavārīk-e Rašīdī*, Edited by kānbābā Bayānī, Tehran: Anjoman-e Ātār va Mafākīr Farhangī. [In Persian]
- Hosseini, Šadr al-Dīn Abulfovarīs (1933), *Akbār al-Doulat al-Saljūqīa*, Edited by Moħammad Šafī', Lāhūr. [In Persian]
- Ibn Aġūr, 'Ez al-Dīn 'Alī (1386), *Al-Kāmil fi al-Tārīk*, Edited by Carolus Johannes Tornberg, Beirut: Dār Šādir.
- Ibn Faġīh, Aħmad b. Moħammad Hamedānī (1885), *Moġtašar al-Boldān*, Edited by Michael Jan de Goeje, Lieden: Brill.
- Ibn Fovafī, 'Abdulrazāq b. Aħmad (1997), *Al-Havādīṭ al-ĵāma'a va al-Taĵarīb al-Nāfi'a fi al-Ma' al-Sābi'a*, Edited by Bašār 'Avvād Ma'rūf, 'Emād 'Abdulsalām Raūf, Beirut: Dār al-Ġarb al-Eslāmī.
- Ibn kūrādābeh, 'Obaydullāh (1889), *Al-Masālik va al-Mamālik*, Edited by Michael Jan de Goeje, Lieden: Brill.
- Ibn Rusta, Aħmad b. 'Omar (1892), *Al-'Alālq al-Nafīsa*, Edited by Michael Jan de Goeje, Lieden: Brill.
- Izadpanāh, Hamīd (1376 Š.), *Ātār-e Bāstānī va Tārīkī-ye Loristān*, Tehran: Anjoman-e Ātār va Mafākīr Farhangī. [In Persian]
- Ĵovainī, 'Aṭā al-Malik (1375 Š.), *Tārīk-e ĵahāngošā*, Edited by Moħammad Qazvīnī, Tehran: Donyā-ye Kitāb. [In Persian]
- ĵazrajī, Abudolaf Mas 'ar b. Mohalhal (1970), *Risāla al-tāniya*, Edited by Moħammad Monīr Morsī, Cairo: 'Ālam al-Kotob.
- Maġdasī, Aħmad b. Moħammad (1408), *Aħsan al-Taġāsīm fi Ma'rifat al-Aqālīm*, Edited by Moħammad Maġzūm, Beirut: Dār Ehyā al-Torāṭ al-Arabī.
- Mardūk, Moħammad (1379 Š.), *Tārīk-e Mardūk*, Tehran: Kārang. [In Persian]
- Mas'ūdī, 'Alī b. Hossein (1421), *Al-Tanbīh va al-Īsrāf*, Beirut: Dār va Makabata al-Hilāl.
- Monšī Qumī, Aħmad b. Šaraf al-Dīn Hossein (1363 Š.), *ĵolāsāt al-Tavārīk*, Edited by Eħsān Ešrāqī, Tehran: Danišġāh-e Tehrān. [In Persian]
- Mostufī, Hamd allāh (1362 Š.), *Nozhat al-Qolūb*, Edited by Guy Le Strange, Tehran: Donyāye Kitāb. [In Persian]

- Mošīr al-Doula, Mīrzā Jafar k̄ān (1348 Š.), *Risāla Tahqīqāt-e Sarḥdīya*, Edited by Moḥammad Mošīrī, Tehran: Bonyād-e Farhanq-e Irān. [In Persian]
- Motarjīm, ‘Abbas; Moḥammadfār, Ya‘qūb (1384 Š.), “Pīšnahādī barāye Ta‘īn-e Mahal-e Šahr-e Ilk̄ānī-ye Soltānābād-e Čamčāl (Baḡdād-e Kūčak) dar Bīstūn-e Kermānšāh”, *Majala Payām-e Bāstānšīnās*, 1, No. 3. [In Persian]
- Rāvandī, ‘Alī b. Solaymān (1363 Š.), *Rāḥat al-Šodūr va Āyat al-Sorūr*, Edited by Moḥammad Eqbāl, Tehran: ‘Elmī. [In Persian]
- Rahmatī, Moḥsin (1395 Š.), “joḡrāfiā-ye Tārīkī-ye Māsbazān dar Dora-ye Saljūqī”, *Fašlnama Farhang-e Elām*, 17, No. 52-53. [In Persian]
- Rahmatī, Moḥsin (1393 Š.), “Solaymān Šāh Ayva va Ḥamlaya Moḡol”, *Fašlnama Motālī ‘āt Tārīk-e Eslām*, 6, No. 22. [In Persian]
- Rašīd al-Dīn Faẓl allāh (1373 Š.), *ġama‘ al-Tavārīk*, Edited by Moḥammad Rošan, Moštafā Mūsavī, Tehran: Alborz. [In Persian]
- Rūmlū, Ḥasan Bayg (1349 Š.), *Aḥsan al-Tavārīk*, Edited by Abdul Ḥossein Navāī, Tehran: Bongāh-e Tarjoma va Našr-e Kitāb. [In Persian]
- Salmāsīzāda, Moḥammad; ‘Abbāsī, Borhān (1396 Š.), “Darna Šahrī Farāmūš Šoda dar talāt Bābājānī”, *Majala Pejūhiš dar Honar va ‘Ulūm-e Ensānī*, 2, No. 5. [In Persian]
- Sanandaġī, Mīrzā Šokr allāh (1375 Š.), *Toḥfa Našīrī*, Edited by Ḥišmat allāh Ṭabībī, Tehran: Amīr Kabīr. [In Persian]
- Soltānī, Moḥammad ‘Alī (1372 Š.), *joḡrāfiā-ye Tārīkī va Tārīk-e Mofašal-e Kermānšāhān*, Tehran: Alborz. [In Persian]
- ‘Umarī, Aḥmad b. Yaḥyā b. Faẓl allāh (1412), *Masālik al-Absār fi Mamālik al-Amsār*, Edited by Moštafā Moslim and others, Abu Dhabi: Majma‘ al-ṭaqāfi.
- Qāšānī, ‘Abd allāh b. Moḥammad (1384 Š.), *Tārīk-e Uljāytū*, Edited by Mahīn Hambalī, Tehran: ‘Elmī va Farhangī. [In Persian]
- Qazvīnī, Zakarīā b. Moḥammad (n.d.) *Āġār al-Bilād va Aġbār al-‘Ebād*, Beirut: Dār Šādir.
- Qodāma b. Jafar (1889), *Al-ġarāġ*, Edited by Michael Jan de Goeje, Lieden: Brill.
- Niyšābūrī, Zahr al-Dīn (1332 Š.), *Saljūqnāma*, Edited by Esmā‘il Afšār, Tehran: Kalāla kāvār. [In Persian]
- Vāla Qazvīnī, Moḥammad Yūsif (1382 Š.), *Irān dar Zamān-e Šāh Šaft va Šāh ‘Abbas Dovvom (Ḥadīqa Šišom va Haftom az ġold-e Barīn)*, Edited by Moḥammadrezā Našīrī, Tehran: Anjoman-e Āġār va Mafāġir Farhangī. [In Persian]
- Vaššāf Šīrāzī, Šahāb al-Dīn ‘Abdullāh (1338 Š.), *Tārīk-e Vaššāf*, Edited by Moḥammad Maḥdī Ešfahānī, Tehran: Kitābkāna Ebn-e Sīnā va Kitābkāna Jafarī Tabrīzī. [In Persian]
- Ya‘qūbī, Aḥmad b. Abī Vāziḥ (1892), *Al-Boldān*, Edited by Michael Jan de Goeje, Lieden: Brill.
- Yāqūt Ḥamavī, Šahāb al-Dīn Abu ‘Abdullāh (1409), *Mo‘jam al-Boldān*, Edited by Ferdinand Wüstenfeld, Beirut: Dār Šādir.
- Yāqūt Ḥamavī, Šahāb al-Dīn Abu ‘Abdullāh (1362 Š.), *Al-Moštarak Vaz‘an val-Moftaraq Šiq‘an*, Edited by Moḥammad Parvīn Gonābādī, Tehran: amīr Kabīr.
- Yazdī, Šaraf al-Dīn ‘Alī (1387 Š.), *Zafarnāma*, Edited by Sa‘īd Mīr Moḥammad Šādiq va Abdul Ḥossein Navāī, Tehran: Markaz-e Asnād, Mūza Kitābkāna-ye Majlis Šorā-ye Eslāmī. [In Persian]

Reference in English

- Le Strange, Guy (1905) *The lands of the Eastern Caliphate*, Cambridge: Cambridge University Press.

The Importance of Nuzhat Al-Qulūb in Explaining Historical Geography and Determining the Place-Names of Kurdistan during the Ilkhanid Period¹

Mohsen Rahmati²

Received: 2019/11/06

Accepted: 2020/02/22

Abstract

During the Ilkhanid Period, the western part of the province of Jibal was named Kurdistan in administrative documents. Nuzhat al-Qulūb is the first text to provide detailed and valuable data about Kurdistan's historical geography. Some of the mentioned cities were ruined in the next centuries, and the names of some places are erroneously recorded in various manuscripts of Nuzhat al-Qulūb. Based on Mostowfi's Nuzhat al-Qulūb, by the historical analytic method, this study seeks to determine the location of some of the Kurdistan cities. This study shows that of the seventeen place-names mentioned in Nuzhat al-Qulūb, four places located in the present-day province of Soleimānieh in Iraq, as follows: Khuftiyān Castle near the Qal'eh Chūlan River, Nīmrah near Halabja, Darband-e Zangī at the mouth of Sirwān River and Darband-e Tādj Khātūn at Little Zab River Valley and within Shārbazhir. Also, six other places that have disappeared today had located within current Kermanshāhān: respectively, the city of Alānī near Javanrūd, Dezbil (or Drbīl) or possibly Dartang near Sar pol-e Zahab, Khūshān near Kerend-e Gharb, Solṭānābād-e Chamchamāl at the foot of Bistūn Mountain and near the present city of Bistūn, Dīnavar near the present city of Sonqor-e Kolyai and Bastam (=Vistām, probably current Tāq-e Bostān) on the outskirts of Kermānshāh. Six other places are still present: Kerend, Māhīdasht, Harsīn, Kangāvar, Kermānshāh, and Alīshar (in Lorestan).

KeyWords: Īlkhānīd, Nuzhat al-Qulūb, Historical Geography, Kurdistan, Kermānshāhān.

1. DOI: 10.22051/HPH.2020.31506.1440

2. Professor, Department of History, Lorestan University, rahmati.mo@lu.ac.ir

Print ISSN: 2008-8841/ Online ISSN: 2538-3507